

— علی اصغراسکندری
askandari@ut.ac.ir

— اضافه کردن چند مدخل و شاهد به فرهنگ جامع زبان فارسی (جلد ۱ و ۲)

۱۲۱-۱۲۸

علی اصغراسکندری

چکیده: نویسنده براساس فرهنگ لغت عربی به فارسی دیباج‌الاسماء (کتابت در ۷۱۹)، ابتدا برخی لغات را که در فرهنگ جامع زبان فارسی وجود ندارند، به دست داده است: «آب‌اندازک، آبچک، آب سنگ زده، آرایش پاره، آریج». در ادامه، برخی لغات را که در فرهنگ جامع زبان فارسی مدخل شده، ولی شاهدهی از قرن هشتم ندارند، مشخص کرده است: «آب خواره، آب دستان، آب دستگاه، آب روش، آب روشن، آتنگ، آدزم، آردهاله، آرخ، آسوخته، آسوده، آکنده، آمیزه، آمیزه مو، ابریشم گزار». آنچه از این مقاله اثبات می شود، اهمیت فرهنگ‌های عربی به فارسی و لغات فارسی‌ای است که در برابر کلمات عربی آمده‌اند؛ لغاتی که بعضاً در هیچ متن منظوم یا منثور دیگری دیده نمی شود.

واژگان کلیدی: دیباج‌الاسماء، فرهنگ جامع زبان فارسی، فرهنگ‌نویسی، فرهنگ‌های عربی به فارسی.

— Adding Several Entries and Examples to the Comprehensive Dictionary of the Persian Language (Volume 1 and 2)

By: Ali Asqar Eskandari

Abstract: The author, based on *Dibājalasmā'*, an Arabic-Persian dictionary (written in 719), first obtains some words that are not in Comprehensive Dictionary of the Persian Language: “*ābandāzak, ābchek, āb sangzade, ārāyesh pāreh, ārtj*”. Following this, he specifies some words which have been included in the Comprehensive Dictionary of the Persian Language without having any examples from the 8th century: “*āb khāre, āb daštān, āb dašt-gāh, āb ravesh, āb roushan, ātang, ādram, ārdhāle, āzakh, āsookhte, āsoode, ākande, āmize, āmize moo, abrisham gozār*”. What this article is trying to show is the importance of the Arabic-Persian dictionaries, and the Persian words which have been chosen as equivalents for the Arabic words; the words which can't sometimes be found in any other poetic or prose texts.

Key words: *Dibājalasmā'*, Comprehensive Dictionary of the Persian Language, compiling dictionary, Arabic-Persian Dictionaries.

— إضافة بعض المداخل والشواهد إلى القاموس الشامل للغة الفارسيّة (ج ۱ و ۲) —

علی اصغراسکندری

المخالصة: يبدأ الكاتب هذا المقال بتقديم بعض المفردات الفارسيّة التي لم يجدها في القاموس الشامل للغة الفارسيّة، والتي انتخبها من قاموس ديبياج الأسماء اللغوي العربي الفارسي (المؤلف سنة ۷۱۹)، مثل: «آب اندازك، آب چك، آب سنگ زده، آرایش پاره، آریج».

ثمّ ينتقل ليشير إلى بعض المفردات التي جعلت مدخلاً في ذلك القاموس الشامل للغة الفارسيّة، إلا أنّها تفتقر إلى مثال من القرن الثامن، وهي: «آب خواره، آب دستان، آب دستگاه، آب روش، آب روشن، آتنگ، آدزم، آردهاله، آرخ، آسوخته، آسوده، آکنده، آمیزه، آمیزه مو، ابریشم گزار».

والأمر الذي يثبت من خلال هذه المقالة هو أهميّة القواميس العربيّة الفارسيّة؛ وذلك لما فيها من المفردات الفارسيّة المقابلة للكلمات العربيّة، والتي لا يشاهد المرء بعضها في أي نصّ منظوم أو منشور غير هذه القواميس.

المفردات الأساسيّة: ديبياج الأسماء، فرهنگ جامع زبان فارسی (= القاموس الشامل للغة الفارسيّة)، تأليف القواميس، القواميس العربيّة الفارسيّة.

اضافه کردن چند مدخل و شاهد به فرهنگ جامع زبان فارسی (جلد ۱ و ۲)

— علی اصغر اسکندری

۱. مقدمه

اگر لغت نامه را ناشیوه مندترین کتاب لغت در قرن حاضر بدانیم،^۱ چاپ نخستین جلد از فرهنگ جامع زبان فارسی، نشان از شیوه مندترین لغت نامه زبان فارسی تا زمان حاضر دارد؛^۲ حتی اگر در بدبینانه ترین حالت، بتوان «انبوهی از اشکالات را در حروف بعدی پیش بینی کرد».^۳ «انتخاب مبنایی درست، آشنایی با اصول فرهنگ نویسی و دقت در استخراج مدخل ها و شناسایی و تفکیک معناها، براستواری و سلامت این فرهنگ دلالت دارد».^۴ هدف از نگارش مقاله حاضر خرده گیری بر فرهنگ پیش گفته نیست، بلکه اضافه کردن چند مدخل و تکمیل برخی شاهدهای این فرهنگ سترگ است. امید که در چاپ ها و جلد های بعدی، بسامان تر و آراسته تر به دست مخاطب برسد.

نگارنده در تصحیح تک نسخه ای از فرهنگ عربی به فارسی دیباج الأسماء به لغاتی برخورد که در فرهنگ جامع زبان فارسی نبود^۵ و بعضاً در هیچ کتاب لغت دیگری هم وجود ندارند؛ برای نمونه در دیباج الأسماء^۶ در ترجمه «الکتاس» آمده است: «خس روب و ره روب»؛ واژه «ره روب» حتی در پیکره عظیم گروه فرهنگ نویسی هم نیست. به سبب وجود این لغات شاذ و نادر، واژه های فارسی دیباج الأسماء را با فرهنگ جامع زبان فارسی مطابقت دادم و به دو نکته برخوردیم؛ یکی واژه هایی که در دیباج الأسماء بود و در فرهنگ جامع زبان فارسی مدخل نشده است؛ دیگری مدخل هایی از فرهنگ جامع زبان فارسی که شاهدی از قرن هشتم ندارند. در ادامه هر کدام از این دو بخش را جداگانه توضیح داده ام.

۱-۱. لزوم ثبت فرهنگ های عربی به فارسی در پیکره های فرهنگ نویسی

از دیدگاه فرهنگ نویسی نوین، که دیدگاه درستی هم هست. هر واژه زمانی شایسته ثبت در فرهنگ لغت است که در متون همان زبان وجود داشته باشد. برخی فرهنگ پژوهان بر این باورند که فرهنگ های عربی به فارسی جزو متون زبان محسوب نمی شود^۷ و با همین دیدگاه، ظاهراً گروه فرهنگ نویسی در ابتدای کار و هنگام گردآوری پیکره فرهنگ خود، این گونه فرهنگ ها را جزو متون فارسی ندانسته است؛ اگرچه «این دسته از کتب، حاوی بسیاری از لغات پارسی است که بعدها فراموش شده و تنها به وسیله همین کتب باقی مانده است».^۸ بی دلیل نیست که پرویز ناتل خانلری در مقدمه سلسله لغت نامه های ده گانه عربی-فارسی^۹ نوشته

۱. انوری، حسن، «کلیات تعریف نگاری»، فرهنگ نویسی، ص ۱۵۸.

۲. نک: خطیبی، ابوالفضل، «فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ نویسی فارسی و پیکره زبانی رایانه ای»، فرهنگ نویسی، شماره یکم، ص ۸ و ۹.

۳. پورنامداریان، تقی، «مشکلات فرهنگ نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و فرهنگ شاهنامه»، فصلنامه نقد کتاب ادبیات، ص ۱۷.

۴. ارشادسرابی، اصغر، «نقد و بررسی فرهنگ جامع زبان فارسی»، فرهنگ نویسی، ج ۹، ص ۲۲۰.

۵. «تعداد شواهد پیکره فرهنگ جامع زبان فارسی بیش از چهار میلیون و پانصد هزار (دقیقاً ۴۵۳۵۱۱) است و البته این غیر از شواهدی است که از طریق اینترنت، مجله ها و کتاب های الکترونیک جست و جو یافته می شوند» (شادروی منش، محمد، «نظری بر مشکلات فرهنگ نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و...»، فصلنامه نقد کتاب ادبیات، ص ۲۵۳-۲۵۴) و شامل حدود دوازده هزار کتاب کهن و معاصر می شود. (قریان زاده، فرهاد، «نگاهی به مقاله مشکلات فرهنگ نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و فرهنگ شاهنامه»، فصلنامه نقد کتاب ادبیات، ص ۲۵۶)

۶. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۲۱۶.

۷. قریان زاده، فرهاد، «نگاهی به مقاله مشکلات فرهنگ نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و فرهنگ شاهنامه»، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۸. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۳۱۷.

۹. برای نمونه، قانون ادب، تالیسی، تهران: بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰؛ مقدمه دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران.

است: «اهمیت این کتاب‌ها از آن است که چون کلمات فارسی در مقابل لغات تازی ثبت شده و معانی کلمات عربی در قاموس‌ها و کتب لغت با دقت و صراحت ضبط است، از روی آنها معنی صریح و دقیق الفاظ فارسی را می‌توان دریافت. دیگر آنکه بسا لغات فارسی است که در متن‌های موجود ادبیات فارسی به کار نرفته است و تنها منبعی که این‌گونه کلمات را در بردارد، همین لغت‌نامه‌های عربی-فارسی است.»^{۱۰}

خوشبختانه مؤلفان فرهنگ جامع زبان فارسی خیلی زود متوجه این موضوع شدند و واژه‌های فارسی ضبط شده در فرهنگ‌های عربی به فارسی را وارد پیکره کردند و در جلد دوم نام این نوع فرهنگ‌ها را نیز در ارجاعات می‌بینیم.

۴. مختصری در شرح دیباج‌الاسماء

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی مجموعه نفیسی است به خط نسخ به شماره ۹۴۵۹ حاوی هشت رساله که از برگ شماره ۸۰ پشت تا ۱۶۹ پشت (۸۹ برگ پشت و رو) آن رساله‌ای است در لغت عربی-فارسی به نام دیباج‌الاسماء به کتابت «محمد بن محمد بن احمد [موفق] ادکانی» حاوی حدود یازده هزار لغت عربی به همراه معانی فارسی و بعضاً صورت‌های جمع و مفرد و برخی توضیحات دیگر. فصل بندی دیباج‌الاسماء همانند کتاب‌هایی چون تکملة الأصفان^{۱۱} و تاج‌الاسماء^{۱۲} است؛ یعنی ابتدا براساس حرف اول هر کلمه باب بندی شده و در هر باب، براساس حرف پایانی کلمات، فصل بندی شده و سپس به ترتیب حرف دوم و سوم و چهارم مرتب شده است.^{۱۳}

حاجی خلیفه^{۱۴} دیباج‌الاسماء را «للسیخ الامام موسی الادیب الفاروخی» دانسته، ولی حافظیان بابلی^{۱۵} در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی مقابل این اسم نشانه پرسش گذاشته که نشان دهنده شک اوست. با این حال درایتی^{۱۶} در فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا) به قول حاجی خلیفه اعتماد کرده و مؤلف را همان «موسی ادیب فاروخی» نوشته و نشانه پرسش هم نگذاشته است. نگارنده هنگام تصحیح، هیچ کجا به اسم نویسنده اصلی برنخورد و همچنان مؤلف این اثر، ناشناس باقی مانده است.^{۱۷}

زمان و مکان دقیق تألیف نیز مبهم است. تاریخ کتابت ۷۱۹ قمری است، اما به دلیل اشتباهات کاتب که ظاهراً ناشی از بدخوانی از روی نسخه دیگری بوده و برخی دیگر از مسائل زبان‌شناختی و تصحیحی که ذکر آن در این مقاله نمی‌گنجد، می‌توان احتمال داد که زمان تألیف، قرن هفتم یا حتی ششم باشد؛ شباهت بسیار برابری‌های فارسی با تکملة الأصفان^{۱۸} و وجود واژه‌های قدیمی و شاذ فارسی این حدس را تقویت می‌بخشد. همچنین وجود کلمات فراوانی که در آن‌ها واج «ژ» به کار رفته، تألیف دیباج‌الاسماء را در قرن هفتم تقویت می‌بخشد.^{۱۹}

با وجود همه این موارد از آنجا که تاریخ دقیق تألیف هنوز برنگارنده مشخص نشده، در مقاله حاضر تاریخ

۱۰. حافظیان بابلی، ابوالفضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳، ص ۱۴۷-۱۴۸.

۱۱. ادیب کریمی، علی بن محمد بن سعید، تکملة الأصفان.

۱۲. تاج‌الاسماء، تصحیح علی اوسط ابراهیمی.

۱۳. دیباج‌الاسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص چهار.

۱۴. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، ج ۱، ص ۷۶۲.

۱۵. حافظیان بابلی، ابوالفضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳، ص ۱۴۸. حافظیان در ارجاع به کشف الظنون، سهو کرده و به جلد دوم این کتاب ارجاع داده است.

۱۶. درایتی، مصطفی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۴، ص ۱۲۷۹.

۱۷. دیباج‌الاسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۶.

۱۸. ادیب کریمی، علی بن محمد بن سعید، تکملة الأصفان، ۱۳۸۵.

۱۹. دیباج‌الاسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۷. یکی از استدلال‌های صادقی (صادقی، علی اشرف، «بחי درباره فرهنگ عربی به فارسی المرقاة و مؤلف آن»، ص ۳۰) درباره تاریخ تألیف المرقاة همین نکته است.

کتابت (۷۱۹ قمری) یعنی قرن هشتم را ملاک قرار داده و در تکمیل شاهدهای فرهنگ جامع زبان فارسی، به همین قرن اشاره کرده‌ام. امید است در آینده اطلاعات دیگری از مؤلف یا ... به دست آید و بتوان تاریخ دقیق تألیف را مشخص ساخت.^{۲۰}

۳. واژه‌هایی که در فرهنگ جامع زبان فارسی مدخل نشده است

۳-۱. آب اندازک

در دیباج الأسماء^{۲۱} در معنی «المِصْحَةُ والمِنْصَحَةُ» آمده است: «آب اندازک کودکان». در فرهنگ جامع زبان فارسی^{۲۲} «آب اندازک» یا «آب انداز» مدخل نشده، ولی «آب دزدک» هست با چهار معنی که معنی شماره ۲ (تلمبه‌ای کوچک معمولاً از جنس لاستیک برای جابه‌جا کردن مایعات که غالباً کاربرد پزشکی دارد) و معنی شماره ۳ (سرنگ) نزدیک به معنی‌ای است که در دیباج الأسماء وجود دارد. از بین متون فارسی موجود در پیکره گروه فرهنگ نویسی،^{۲۳} «آب انداز» فقط در مهذب الأسماء^{۲۴} در ترجمه «الزَّاقَةُ» به کار رفته است. در لغت نامه در معنی «آب انداز» نوشته شده است: «چوبی کاواک و میان تهی کرده که چوبی دیگر در میان آن فروبرند و به فشار آب در آن کنند و نیز بیرون افکنند. آبدزدک. و به عربی زرافه و ذرافه و سرافه و مضخه گویند» و در فرهنگ فارسی در معنی «آب انداز» نوشته شده است: «آبدزدک» و در توضیح «آبدزدک» آمده: «سرنگ». در فرهنگ فارسی عمید نیز «آبدزدک» چنین معنی شده است: «(پزشکی) [منسوخ] تلمبه کوچک شیشه‌ای یا لاستیکی که مایعات را به خود می‌کشد و برای داخل کردن داروی مایع به بدن به کار می‌رود؛ سرنگ». به نظر می‌رسد معین و عمید معنی این واژه را از لغت نامه برگرفته‌اند و خود دهخدا هم این واژه را از مهذب الأسماء برداشته است؛ البته هیچ‌کدام هم ارجاع نداده‌اند که این معنی را از کجا برداشته‌اند.

۳-۲. آبچک

در دیباج الأسماء^{۲۵} در توضیح «المَقْطَرَةُ» آمده است: «آبچک». در تاج الأسماء^{۲۶} و دستور الإخوان^{۲۷} نیز در معنی «المَقْطَرَةُ»، «آبچک» آمده است. «المَقْطَرَةُ» در فرهنگ‌های عربی به معنی چوبی است که به پای زندانیان می‌کشند. در مقدمه الأدب^{۲۸} آمده است: «کنده؛ کنده دزد». در فرهنگ جامع زبان فارسی «آبچک» ارجاع داده شده است به «آبچکان دو» (نوعی قفسه مشبک در کنار یا بالای ظرف شویی که ظرف‌های شسته شده را در آن قرار می‌دهند تا خشک شوند)، دو ۵ [ساختمان] قطعه فلزی یا چوبی باریکی که برای جلوگیری از نفوذ آب به داخل ساختمان، در قسمت عرض پایین پنجره به صورت اریب نصب می‌شود)، دو ۶ [ساختمان] شکاری که زیر لبه بام یا سرپوش دیوار برای جلوگیری از نفوذ و برگشت آب، روی نمای ساختمان ایجاد می‌شود». مشخص است که هیچ‌کدام از معانی مندرج در سرواژه «آبچکان» شباهتی به «کنده دزد» یا «چوبی که به پای زندانیان بندند» ندارد.

۲۰. برای اطلاعات بیشتر، خوانندگان محترم می‌توانند به مقدمه‌ای که نگارنده بر دیباج الأسماء نوشته است، رجوع کنند (اسکندری، دیباج الأسماء، سه، دوازده).

۲۱. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۲۵۰.

۲۲. با توجه به اینکه امروزه فرهنگ‌ها را به ترتیب الفبایی مرتب می‌کنند و سرواژه‌ها را می‌چینند، از ارجاع به شماره صفحه این دست فرهنگ‌ها خودداری کردم و ذکر سال چاپ و شماره صفحه فرهنگ جامع زبان فارسی و لغت‌نامه و فرهنگ فارسی و فرهنگ عمید را حشودانستم.

۲۳. برای رسیدن به اطمینان بیشتر در یافتن واژه‌های بحث برانگیز، از پیکره متون گروه فرهنگ نویسی استفاده کردم که از همکاران و مدیریت آن گروه، کمال تشکر را دارم.

۲۴. زنجی سجزی، محمود بن عمر، مهذب الأسماء فی مرتب الحروف والأشیاء، ص ۱۴۸.

۲۵. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۲۵۱.

۲۶. تاج الأسماء، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، ص ۵۷۰.

۲۷. قاضی خان بدر محمد دهار، دستور الإخوان، ۶۰۲.

۲۸. زمخشری خوارزمی، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر، مقدمه الأدب، ص ۲۲.

۳-۳. آب سنگ زده

گونه دیگر آب خور است به معنی ظرف مخصوص نوشیدن مایعات، به ویژه آب. در دیباج الأسماء دو بار این کلمه آمده است: «الْمَنْزِل: آب خواره»^{۳۹} و «الْمَنْهَل: آب خواره»^{۴۰}.

۲-۴. آب دستان

ظرفی که در گذشته برای شستن دست و صورت یا استفاده آب و شراب و مانند آن به کار می‌رفته است. در دیباج الأسماء دو بار این کلمه آمده است: «الْبِرِيْق: آب دستان»^{۴۱}، «المِيضَاة: آب دستان»^{۴۲}.

۳-۴. آب دستگاه

محلّی که در آن دست و صورت می‌شستند یا قضای حاجت می‌کردند. در دیباج الأسماء دو بار این کلمه آمده است: «الْعَلَاء: آب دست‌گاه»^{۴۳}، «الْمَخْرَج: آب دست‌گاه»^{۴۴}.

۴-۴. آب روش

گونه دیگر آب روشن است به معنی جایی که آب از آنجا عبور می‌کند. در دیباج الأسماء شش بار این کلمه آمده است: «الْبَطْحَاء: سنگ‌استان بآب روش»^{۴۵}، «التَّلْعَة: آب روش وادی»^{۴۶}، «الثَّقْب: آب روش وادی»^{۴۷}، «الرَّجْلَة: آب روش»^{۴۸}، «السَّال: آب روش تنک اندر وادی»^{۴۹}، «العَرَب: آب روش چشم»^{۵۰}. در فرهنگ جامع زبان فارسی، فقط یک شاهد از قرن ۹ برای این کلمه ذکر شده است.

۵-۴. آب روشن

جایی که آب از آنجا عبور می‌کند. در دیباج الأسماء سه بار این کلمه آمده است: «الأْبْطَح: آب روشن سیل‌ناک»^{۵۱}، «الْكَرْبَة: آب روشن»^{۵۲}، «التَّشِج: آب روشن»^{۵۳}.

۶-۴. آتنگ

۳۹. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۲۴۳.

۴۰. همان.

۴۱. همان، ص ۱۴.

۴۲. همان، ص ۲۵۳. در دیباج الأسماء به هردو شکل (آب دستان و آب دستان) ضبط شده است، ولی به منظور رعایت شیوه‌نامه گروه خط فرهنگستان، ضبط فرهنگ جامع زبان فارسی را مدخل کرده‌ام. در ادامه نیز صورت مضبوط در فرهنگ جامع زبان فارسی را مدخل کرده‌ام.

۴۳. همان، ص ۷۳.

۴۴. همان، ص ۲۳۲.

۴۵. همان، ص ۲۷.

۴۶. همان، ص ۴۲.

۴۷. همان، ص ۴۳.

۴۸. همان، ص ۱۰۵.

۴۹. همان، ص ۱۲۱.

۵۰. همان، ص ۱۸۰.

۵۱. همان، ص ۷.

۵۲. همان، ص ۲۲۰.

۵۳. همان، ص ۲۵۶.

این ترکیب در فرهنگ جامع زبان فارسی و حتی در پیکره متون گروه فرهنگ نویسی هم نیست. در ترجمه «الزُّلال» آمده است: «آب سنگ زده»^{۲۹}. احتمالاً مراد مؤلف دیباج الأسماء آبی است که روی سنگ می‌چکد و آنجا جمع می‌شود یا آبی است که از دل سنگ برآید؛ اگرچه هر آب سنگ زده‌ای هم زلال نیست.

۴-۳. آرایش پاره

این کلمه در فرهنگ جامع زبان فارسی نیست، ولی در تاج الأسماء^{۳۰} و دستور الإخوان^{۳۱}. که جزو پیکره متون گروه فرهنگ نویسی نیز بوده‌اند. هست. در آن دو کتاب و نیز در دیباج الأسماء^{۳۲} در ترجمه «الْقُرَاة» نوشته شده: «آرایش پاره درزی و آن زرگر». در خلاصه اللغات هم تقریباً همین معنی ذکر شده است: «آرایش پاره‌ی درزی و زرگر»^{۳۳}. یکی از معانی «قُرَاة» در لغت‌نامه (به نقل از منتهی الأرب و آندراج و ناظم الأطبایه) این است: «ریزه‌های زرو و سیم و جزآن که وقت تراشیدن برافتند» و سپس به نقل از آندراج این‌گونه تکمیل شده است: «در اصل لغت، ریژه هر چیز است که از مقراض قطع شده بر زمین افتد».

۵-۳. آریج

در دیباج الأسماء^{۳۴} در ترجمه «الرُّعْرور» آمده است: «آریج». در تاج الأسماء^{۳۵} در ترجمه «الرُّعْرور»، «ألج» آمده که احتمالاً همان «ألج» است که در تکملة الأَصْناف^{۳۶} و مقدمة الأدب^{۳۷} هم آمده است. در فرهنگ جامع زبان فارسی «ألج» به «الزَّالِك» معنی شده با دو شاهد از قرن ۴ و یک شاهد از قرن ۶ که مربوط به همان تکملة الأَصْناف است، ولی «آریج» مدخل نشده است. ضمن اینکه شاهد مقدمة الأدب را هم ذکر نکرده‌اند.^{۳۸}

۴. واژه‌هایی که در فرهنگ جامع زبان فارسی مدخل شده‌اند، ولی شاهی از قرن هشتم ندارند

۱-۴. آب خواره

۲۹. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۱۱۱.

۳۰. تاج الأسماء، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، ص ۴۶۲.

۳۱. قاضی خان بدرمحمد دهان، دستور الإخوان، ص ۴۹۳.

۳۲. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۲۰۹.

۳۳. جَنَابَدِي، محمد مؤمن بن ابوالحسن، خلاصه اللغات، ص ۳۱۹.

۳۴. دیباج الأسماء، تصحیح علی اصغر اسکندری، ص ۱۱۰.

۳۵. تاج الأسماء، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، ص ۲۲۹.

۳۶. ادیب کریمینی، علی بن محمد بن سعید، تکملة الأَصْناف، ص ۲۷۶.

۳۷. زمخشری خوارزمی، جلال‌الله ابوالقاسم محمود بن عمر، مقدمة الأدب، ص ۲۹۱.

۳۸. همان‌طور که پیش‌تر هم گفته‌ام، احتمالاً دلیل این نیابردن‌ها آن باشد که در چاپ جلد اول فرهنگ جامع زبان فارسی، فرهنگ‌های عربی به فارسی را جزو پیکره زبانی نمی‌دانستند و این فرهنگ‌ها را بعدتر به پیکره افزودند.

بار این کلمه آمده است: «الغاب: گوشت آسوده و بوی گرفته».^{۶۷}

۱۲-۴. آکنده

اسطبل^{۶۸}. در دیباج الأسماء، در این معنی، یک بار این کلمه آمده است: «الإصطبل: آکنده ستوران».^{۶۹}

۱۳-۴. آمیزه

موی جوگندمی و سیاه و سفید. در دیباج الأسماء، یک بار این کلمه آمده است: «الخلیس: آمیزه».^{۷۰} در فرهنگ جامع زبان فارسی، فقط یک شاهد از قرن ۴ وجود دارد.

۱۴-۴. آمیزه موی

کسی که موهای سرش سیاه و سفید و جوگندمی شده باشد. در دیباج الأسماء، سه بار این کلمه آمده است: «الأشمط: آمیزه موی»^{۷۲}، «الصنابی: اسب آمیزه موی»^{۷۳}، «المخلس: آمیزه موی».^{۷۴} در فرهنگ جامع زبان فارسی، فقط یک شاهد از قرن ۴ وجود دارد.

۱۵-۴. ابریشم گزار

ابریشم کش یا کسی که شغلش ابریشم کشی است. در دیباج الأسماء، یک بار این کلمه آمده است: «التقاض: ابریشم گزار».^{۷۵} در فرهنگ جامع زبان فارسی، فقط یک شاهد از قرن ۸ ذکر شده است و جا دارد شاهد دیگری بدان اضافه شود. صادقی^{۷۶} مطلب ممتعی درباره ریشه این کلمه و فعل «گزاردن» دارد که اهمیت این ضبط را در دیباج الأسماء دوچندان می سازد.

ریسمان، بند یا تسمه ای که در گذشته آن را به خیش می بستند و دنباله آن را به یوغ وصل می کردند. در دیباج الأسماء دو بار این کلمه آمده است: «الشدیغ: آتنگ»^{۵۴}، «الملوی: آتنگ».^{۵۵}

۷-۴. آدرم

نمد زین. در دیباج الأسماء دو بار این کلمه آمده است: «البداد: آدرم زین»^{۵۶} و «الجدیة: آدرم زین».^{۵۷} در فرهنگ جامع زبان فارسی در شاهد مربوط به قرن ۴، «آدرم» را «آدرم» نوشته اند که خطای در حروف چینی است و قاعدتاً در چاپ های بعدی اصلاح خواهد شد.

۸-۴. آرد هاله

غذایی رقیق که از پختن آرد با روغن یا آب و شیر تهیه می کنند. در دیباج الأسماء سه بار این کلمه آمده است: «الخریفة: آرد هاله با شیرو روغن»^{۵۸}، «الخطیفة: آرد هاله بشیر»^{۵۹}، «الزغیفة: آرد هاله بشیر».^{۶۰}

۹-۴. آرخ

زگیل. در دیباج الأسماء یک بار این کلمه آمده است: «الثؤلول: آرخ».^{۶۱}

۱۰-۴. آسوخته

پاره آتش. در دیباج الأسماء پنج بار این کلمه آمده است: «الجذوة: آرخ»^{۶۲}، «الشهاب: آسوخته»^{۶۳}، «الشعلة: آسوخته»^{۶۴}، «القبس: آسوخته»^{۶۵}، «القراط: آسوخته چراغ».^{۶۶}

۱۱-۴. آسوده

خوراکی که مانده، سرد یا کهنه شده باشد. در دیباج الأسماء یک

۵۴. همان، ص ۱۳۳.

۵۵. همان، ص ۲۵۴. در نسخه دیباج الأسماء «اشک» ضبط شده است، ولی بی شک تصحیف همان «آتنگ» است و خطای کاتب. احتمال دیگری هم می توان داد و آن اینکه در نسخه اصلی «آتنگ» نوشته شده باشد و کاتب به خطا افتاده و «اشک» خوانده است. این احتمال از آنجا تقویت می شود که در تکملة الأصفان در ترجمه «الشدیغ» نوشته شده است: «آتنگ» (ادیب کرمینی، علی بن محمد بن سعید، تکملة الأصفان، ج ۱، ص ۳۶۱) (برای اطلاع بیشتر، نک: صادقی، علی اشرف، «صامت ث در زبان فارسی و پهلوی»، فرهنگ نویسی، ص ۱۲۱).

۵۶. همان، ص ۲۹.

۵۷. همان، ص ۵۶.

۵۸. همان، ص ۷۰.

۵۹. همان، ص ۸۲.

۶۰. همان، ص ۱۰۶.

۶۱. همان، ص ۴۵.

۶۲. همان، ص ۴۵.

۶۳. همان، ص ۱۳۰.

۶۴. همان، ص ۱۳۷.

۶۵. همان، ص ۲۰۱.

۶۶. همان، ص ۲۰۳.

۶۷. همان، ص ۱۷۹.

۶۸. در فرهنگ املائی خط فارسی (صادقی، علی اشرف و زهرا زندی مقدم، فرهنگ املائی خط فارسی، ص ۶۴)، فقط «اسطبل» مدخل شده و در واقع درست دانسته شده است، در حالی که در فرهنگ جامع زبان فارسی «اصطبل» نوشته اند. بهتر است در چاپ های بعدی موارد این گونه ای بر اساس شیوه نامه گروه خط فرهنگستان تنظیم شود؛ به خصوص که هر دو این فرهنگ ها زیر نظر علی اشرف صادقی تألیف و تجدید چاپ می شوند.

۶۹. همان، ص ۱۶.

۷۰. همان، ص ۷۶.

۷۱. بهتر بود مؤلفان فرهنگ جامع زبان فارسی، همچون مدخل «آبروی» عمل می کردند و «آمیزه موی» را مدخل می کردند، نه «آمیزه مو» را.

۷۲. همان، ص ۱۲.

۷۳. همان، ص ۱۴۸.

۷۴. همان، ص ۲۳۷.

۷۵. همان، ص ۲۵۹.

۷۶. صادقی، علی اشرف، «کشخو. کشخور. کشور. چشمه، جادو جنبل، جعلق، یغر، گزاردن»، فرهنگ نویسی، ج ۹، ص ۱۱۷-۱۱۸.

کتابنامه

- صادقی، علی‌اشرف و دیگران؛ فرهنگ جامع زبان فارسی؛ جلد اول، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴ ب.
- ؛ فرهنگ جامع زبان فارسی؛ جلد دوم، چاپ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۵.
- صادقی، علی‌اشرف و زهرا زندی‌مقدم؛ فرهنگ املائی خط فارسی؛ چاپ هفتم، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۴.
- صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ جلد دوم، چاپ اول، تهران، کتاب‌فروشی ابن‌سینا، ۱۳۷۲.
- عمید، حسن؛ فرهنگ فارسی عمید؛ به سرپرستی فرهاد قربان‌زاده؛ ویراست جدید، تهران، اشجع، ۱۳۸۹.
- قاضی‌خان بدرمحمد ده‌ار؛ دستورالخوان؛ تصحیح سعید نجفی اسداللهی؛ دو جلد، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- قربان‌زاده، فرهاد؛ «نگاهی به مقاله «مشکلات فرهنگ‌نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و فرهنگ شاهنامه»، فصلنامه نقد کتاب ادبیات، سال دوم، شماره ششم، تابستان، صفحات ۲۵۵-۲۷۰، ۱۳۹۵.
- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ دوره شش‌جلدی، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ادیب کریمینی، علی بن محمد بن سعید؛ تکملة الأصفاف؛ به کوشش علی رواقی و زلیخا عظیمی؛ چاپ اول، دو جلد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
- ارشادسرابی، اصغر؛ «نقد و بررسی فرهنگ جامع زبان فارسی»؛ فرهنگ‌نویسی، جلد نهم، اردیبهشت، صفحات ۲۱۹-۲۲۹، ۱۳۹۴.
- انوری، حسن؛ «کلیات تعریف نگاری»؛ فرهنگ‌نویسی، جلد دوم، صفحات ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۳۸۸.
- پورنامداریان، تقی؛ «مشکلات فرهنگ‌نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و فرهنگ شاهنامه»؛ فصلنامه نقد کتاب ادبیات؛ سال دوم، شماره پنجم، بهار، صفحات ۲۳۵، ۱۳۹۵.
- تاج‌الاسامی؛ تصحیح علی‌اوسط ابراهیمی؛ چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب‌بن ابراهیم بن محمد؛ قانون ادب؛ به اهتمام غلامرضا طاهر، سه جلد، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- جُناب‌ذی، محمد مؤمن بن ابوالحسن؛ خلاصة اللغات؛ تصحیح حسین مهتدی؛ چاپ اول، قم، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۳.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله؛ کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، دو جلد، استانبول، وكالة المعارف الجلیلة، ۱۳۶۰ ق/۱۹۴۱ م.
- حافظیان بابلی، ابوالفضل؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی؛ به کوشش علی صدرايي؛ زیر نظر عبدالحسین حائری، جلد سی‌ام، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «فرهنگ جامع زبان فارسی، بیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و بیکره زبانی رایانه‌ای»؛ فرهنگ‌نویسی، شماره یکم، صفحات ۶۷، ۶۸، ۱۳۸۶.
- درایتی، مصطفی؛ فهرست‌واره دست‌نویست‌های ایران (دنا)، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.
- دهخدا، علی‌اکبر و دیگران؛ لغت‌نامه؛ دوره شانزده‌جلدی، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- دیباج‌الاسماء؛ تصحیح علی‌اصغر اسکندری؛ چاپ اول، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۷.
- دیباج‌الاسماء (کتابت در ۷۱۹ ق)؛ مجموعه شماره ۹۴۵۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- زمخشری خوارزمی، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر؛ مقدمة الأدب؛ از روی چاپ لیبزیک آلمان، با مقدمه مهدی محقق، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران و دانشگاه مگیل، ۱۳۸۶.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر؛ مهذب‌الاسماء فی مرتب الحروف و الأشیاء؛ تصحیح محمد حسین مصطفوی؛ تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- شادروی منش، محمد؛ «نظری بر «مشکلات فرهنگ‌نویسی با نگاهی به فرهنگ جامع و ...»؛ فصلنامه نقد کتاب ادبیات، سال دوم، شماره ششم، تابستان، صفحات ۲۳۷، ۲۵۴، ۱۳۹۵.
- صادقی، علی‌اشرف؛ «بحثی درباره فرهنگ عربی به فارسی المرقاة و مؤلف آن»؛ نشر دانش، سال نوزدهم، شماره چهارم، زمستان، صفحات ۳۱۸، ۱۳۸۱.
- ؛ «صامت ث در زبان فارسی و پهلوی»؛ فرهنگ‌نویسی، جلد نهم، اردیبهشت، صفحات ۳۷۳، ۱۳۹۴ الف.
- ؛ «کُشخُور-کشخور، چشمه، جادو جنبل، جَعَلَق، یُغَر، گزاردن»؛ فرهنگ‌نویسی، جلد نهم، اردیبهشت، صفحات ۱۰۳-۱۱۹، ۱۳۹۴ ب.